

# کفتارهای عرفانی

(قسمت هشاد و ششم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات دی ۱۳۹۰)

صدوسی و ششم

# فهرست

## جزوه صدوسی و ششم - گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم و نهم)

(بیانات دی ۱۳۹۰)

صفحه

عنوان

در مورد قبض و بسط / بحران اقتصادی، قبض و بسط در جامعه / بیکاری / در مورد روزی و نعمت خدا / درباره‌ی اقتصاد مصرف / همه جای دنیا مال درویش است، همه‌ی دوز و کلک‌هایی که در دنیا می‌زنند، درویش باید حل کند و جلویش را بگیرد، می‌تواند و خواهد کرد. .... ۸

وقتی به مجلس آمدید هر بحثی هست گوش بدهید، برای اینکه تکرار نشود / کاری که می‌کنید اگر برای خاطر خدا باشد، فراموش نمی‌شود و باد هوا نمی‌شود. در روحیه‌ی خودتان و دیگران اثر می‌کند / انجام ظواهر و دلیل پذیرفتن یا نپذیرفتن افراد در درویشی / همیشه بدانید به درگاه خداوند نیازمند و بدهکار هستید. .... ۱۴

در مورد دروغ و ایمان / کسی که دروغ می‌گوید، ایمانش از اول خراب بوده / ریا، دروغ، نفاق، تجاوز به مردم مجموعه‌ی سیاست امروز دنیا شده / سیاستی که نفع شخصی خودش را در نظر دارد به درد نمی‌خورد و ما در چنین سیاستی دخالت نمی‌کنیم. .... ۱۸

در مورد آب، هر موجود زنده‌ای از آب آفریده شده است یعنی آب در وجودش هست / علی به‌عنوان مظهر ولایت شناخته

می‌شود/ در معنا اصل حیات از ولایت و در ظاهر از آب است/  
در مورد علی علیه السلام و حدیث حَقِيقَةُ النَّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ/ در مورد اینکه  
علی علیه السلام خود قرآن است و آنچه در جنگ بالای نیزه کردند  
یک ورق پاره است/ دستوراتی که علی علیه السلام داده، خودش مثل  
قرآن است. ۲۱.....

در مورد حضرت عیسی علیه السلام و درباره‌ی مسیح/ در مورد ادیانی  
که خداوند برای بشر فرستاده است/ وجه مشترک و اساس  
همه‌ی ادیان الهی توحید و نبوت و معاد است/ در مورد احکامی  
که ادیان مختلف آوردند/ در مورد زندگی حضرت موسی علیه السلام/  
حضرت موسی بنابه مصلحت جامعه گفت که گوشت شتر حرام  
است/ درباره‌ی تحوّل دین، خود دین از اوّل تا آخر یکی است  
عوض نشده بلکه قواعد است که عوض شده است. ۲۶.....

در بی‌تصمیمی‌ها و شلوغی‌ها، سعی کنید تمرکز خود را روی  
یک قسمت انجام بدهید/ تعارض بین وظایف و تکالیف فطری  
و تکالیف و فرایضی که جامعه و خودمان برای خودمان ایجاد  
کردیم/ وقتی اراده‌ی خداوند بر این است که نسل بشر بماند،  
وظیفه‌ی ما این است که در بین مردم کار کنیم و اولاد بیاوریم/  
وظایف الهی را همیشه نسبت به وظایفی که جامعه ایجاد کرده  
است مقدّم بدانید/ بحران زندگی اجتماعی در دنیای امروز/  
تعیین وظیفه در این زمان و نظم داشتن در کارها و زندگی‌تان با  
توجه به وظایف الهی و اجتماعی. ۳۸.....

در مورد تقویم قمری/ درباره‌ی مراسم سوّم ماه/ عِلّت پرداخت  
احکام مالی شرعی (زکات و خمس و...) به سال شمسی/ در

مورد مراسم تدفین مرحومه همسر حضرت آقا. .... ۴۵

در مورد عقل شرعی / درباره‌ی عفو و توبه و تقاضای بخشش خداوند / سخاوت یعنی از حقّی که دارد به نفع کس دیگری که نیاز به آن حق دارد، گذشت کند / در مورد تخلّق به اخلاق الله / همه‌ی بشر را از یک جهت خلیفه‌ی الهی، نماینده‌ی الهی و قدرت الهی بدانید، به هر بشری احترام داشته باشید / باید روحیه و فکر شما اینطور باشد که همه‌ی انسان‌ها در نزد خداوند محترم هستند / در مجالس فقری طوری بنشینید که هم خودتان راحت باشید و هم پهلویی شما / راحت و آسایش دیگران (دوستان خدا و همراهان سیر الی الله) را به راحت و

آسایش خودتان ترجیح بدهید. .... ۵۰

فهرست جزوات قبل ..... ۵۶

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می‌نویسد یا مطلبی می‌گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی‌رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی‌توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می‌شود و منتشر می‌گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده‌ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته‌ام جواب ندادید. آخر می‌گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح‌علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه‌ای که آنها سلام می‌رسانند، التماس دعا می‌گویند، همان لحظه، دعا و خواسته‌شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می‌رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می‌شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخوایم و با هم صحبت کنیم، نمی‌شود این کار را کرد، نمی‌رسیم.

بنابراین درباره‌ی سؤال که در ذهنتان پیدا می‌شود، حتماً جواب داده‌ام. این جزوه‌هایی هم که درمی‌آید، پرسید که چه موقعی جواب داده‌ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پرسید. مثلاً می‌نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

دنیای طبیعی که ما هم یک جزء آن هستیم، قبض و بسط دارد. همین حالت قبض و بسط در همه‌ی چیزها هست حتی دیدم بعضی از مُتَفَلِسِفین که می‌گویند اصلاً، ایجاد حیات هم به واسطه‌ی قبض و بسط است.

ما که در محیط طبیعت هستیم یعنی در محیط قبض و بسط هستیم، به قول آن آقا، اصلاً وجودمان هم قبض و بسط است، بنابراین باید بدانیم که در همه‌ی چیزها، یک قبض و بسطی هم هست. بعد می‌آییم به زندگی مان نگاه می‌کنیم، می‌گوییم بله! در بانک‌ها هم قبض و بسط هست، حالا با رعایت مصالح است یا مصالح از روی آنها درست می‌شود؟ حالا آن بحث مفصلی است، به هر جهت همیشه قبض و بسط هست. یک روزگاری خیلی راحت هستیم، یک روزگاری نه! همین وضعیت در مورد معاش هم هست و در مورد آب و هوای طبیعت، محصول کشاورزی هم هست. یک سالی بارندگی خیلی مفصل، خوب می‌شود، میوه ارزان است. یک سال دیگر با وجود اینکه همه‌ی این چیزها بوده، چون مثلاً در گمرک فلان مشکل هست، میوه گران است. یک چیز عمده‌ی زندگی این قبض و بسطی است که خود ما کردیم. در خود بدن هم دیدیم ما خودمان یک قبض و بسط‌هایی

داریم. در جامعه هم همینطور قبض و بسط است، اسمش را بحران اقتصادی گذاشته‌اند. قاعدتاً بحران وقتی است که از بسط به قبض برسد، در این صورت بیشتر ایجاد بحران می‌شود. همه جای دنیا گرفتار این بحران اقتصادی است، حالا من ایران را نمی‌گویم، ایران هم یک جزئی است.

می‌گویم بیکار فراوان است. این بیکار چه کار می‌کرده؟ قبلاً یک قطعه زمینی داشته در فلان ده، شخم می‌زده، محصول درمی‌آورده، زندگی می‌کرده. حالا آنجا به هم ریخته. دیگر نه کسی دارد، نه برادری دارد، نه پسری، نه فرزندی دارد، محصولش عمل نمی‌آید. پسرش را هم بردند. همان پسری که شخم می‌کرد، به پدر کمک می‌کرد، محصول زیادتر می‌شد و بعد خودش هم استفاده می‌کرد. معمولاً زارعین، آن محصول خوب را برای فروش می‌گذارند، آن محصولی که اگر یک ذره بماند، دیگر به کلی خراب می‌شود، خودشان مصرف می‌کنند. حالا به عکس، همان آقای که تا دیروز شخم می‌زد، زحمت می‌کشید، دیگر زحمت نمی‌کشد. اگر در مجموع خربزه‌هایی که پدرش فراهم می‌کرد، یک خربزه در اثر زحمت او بود، آن یک خربزه ایجاد نمی‌شود. اگر در مجموع خربزه‌های او یک دانه خربزه‌ای که کمی لک شده بود، سهم او می‌شد که می‌خورد، حالا اینجا نیست که بخورد. سهمش چه می‌شود؟ یک خربزه‌ی سالمی که خودش



می‌رود، باید از همان شخص بخرد. کارمندانی که تولید می‌کنند کم می‌شود، آنهایی که مصرف می‌کنند زیاد می‌شود. این می‌شود بحران. حالا که اینطوری شده، پس من و شما باید بدانیم که آقا! تولیدمان کم شده، اگر تا دیروز در ناهار فرض کنید اینقدر سیر می‌شدیم که از بیحالی می‌افتادیم، سه تا پرتقال دسر می‌خوردیم، حالا محصول کم شده، یک دانه پرتقال باید بخوریم. اگر سی لقمه می‌خوردیم، حالا باید بیست لقمه بخوریم. ما اینها را نمی‌دانیم، داد و بیدادمان بلند می‌شود. البته هزار گرفتاری، ناراحتی، فسادهای اجتماعی در آن دخالت می‌کند و شدیدتر می‌کند. مثل اینکه ذره‌بین می‌گذارند ولی اصلش آن بحران است، ما اقلان کاری که می‌توانیم بکنیم این است که ذره‌بین را از جلوی اینها برداریم، ذره‌بین را از جلوی مشکلات برداریم، همان عینک ما معمولاً ذره‌بینی است، این ذره‌بینی را که روی مشکلات گذاشتیم، برداریم بگذاریم روی چشمان که بهتر بینیم. این است که اولین جواب شخصی برای بحران، اقتصادی است.

اقتصاد شخصی است یعنی خودمان صرفه‌جویی بکنیم. اما آن اشخاصی که، به‌خصوص جوان‌ها و نوجوان‌ها، یک‌طور دیگر عادت کردند، می‌توانند اینطور عادت کنند. به این منظور خداوند به طرق مختلف گفته است که نعمت خدا را چه کم، چه زیاد محترم بدانید مثلاً غذایی که می‌آورند ظهر ما بخوریم، اگر نان و پنیر باشد، یک تکه نان

باشد، نعمت خداست. نان بزرگی هم باشد آن هم نعمت خداست. نه اینکه بگوییم این کوچک است نعمت خدا نیست، این هم نعمت خداست. نعمت خدا را باید محترم بدانید. به چه کسی بدهید؟ به جانداری بدهید که خدا گفته: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**<sup>۱</sup>. غذا، نعمت محترم را به مهمان محترم خدا بدهید. در خاک نریزید! این است که در عرف ایران این بوده، (ایران اسلامی تقریباً، این اواخر، ولی مقصود خود ایران از زمان حضرت زرتشت)، اسلام هم البته وقتی می فرماید: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**، یعنی آنچه هم اخلاق موجود بوده، من کاملش می کنم، پیغمبر فرمود. **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**. چیزی که آقایان همه اش توجه می کنند **قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا**. آما... که حتی بعضی حصر را معنی کرده اند یعنی من «فقط» برای این مبعوث شدم، حالا ما «فقط» نگوییم ولی اینطوری بگوییم که پیغمبر فرمود: من مبعوث شدم که مکارم اخلاقی را اتمام کنم. منتها اینجا یک غول خوش ظاهری، به مبارزه‌ی با این می آید.

من یادم می آید زمان رژیم سابق اعتراض می کردند: اینقدر واردات، واردات، واردات. گفته بود که بله، ما وارد می کنیم، دارندگی و برازندگی، ما داریم! خودمان لازم نیست زحمت بکشیم. وارد می کنیم، دیگران زحمت می کشند ما می خوریم. نه! از نظر خداوند روزی بنده،

چه روزی بندگان خاصّ خدا باشد مانند پیغمبر ما، مانند ائمه و چه روزی خبیث‌ترین مردم دنیا باشد، که به قول خود مسلمین یکی آن کسی که ناقه‌ی صالح را کشت، یکی هم آن کسی که علی علیه السلام را به شهادت رساند، روزی هر دوی اینها را خداوند به گردن گرفته است. این مثلی هم که در فارسی، در ایران ایجاد شده و هست، می‌گویند نان کسی را نمی‌بریم، یعنی همین. یعنی روزی‌ای که خداوند به آن متعهد شده به اینها برساند، من جلوی آن را نمی‌گیرم. البته تا می‌خواهی یک خرده رعایت کنی، می‌گویند این گدازایی‌ها چیست؟! بارها در مورد خود من شده، (از دو نفر دیگر هم این مورد را در مجلس خیلی بزرگ و عمومی دیدم.) غذای بشقاب را که خوردم بعد با قطعه نانی بشقاب را تمیز کردم و آن نان را خوردم. بعد هم البته من صحبت کردم، آنها هم می‌دانستند. گفتم نعمت خدا نباید هدر برود. این چربی و ته‌مانده‌ای که در بشقاب هست نعمت خداست، نباید هدر برود. من یک لقمه کمتر می‌خورم که این لقمه را بخورم. اما این حرف را نه حالا من می‌گویم، چند سال پیش در یک سخنرانی این حرف را گفتم، در آخر سخنرانی، یکی آمد گفت آقا! شما بهتر است در همان مسائل سیاسی صحبت کنید، اقتصادی حرف نزنید. اینها نفس همان غول اقتصادِ مصرف است. آخر ما چنان فراری شدیم که تا لغت «اقتصادِ مصرف» را می‌بینیم، می‌گوید حرف نزن! من درویش هستم، به اینها کار ندارم. نه! همه

جای دنیا مال درویش است. همه‌ی دوز و کلک‌هایی که در دنیا می‌زنند، درویش باید حل کند و جلویش را بگیرد، می‌تواند و خواهد کرد. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

خواهش کردم، توصیه هم کردم وقتی در مجلس هستید، فکر نکنید که فقط سؤال شما را باید جواب بدهم و اگر آن سؤال را جواب دادم، گوش می‌دهید اگر نه گوش نمی‌دهید، نه! وقتی آمدید مجلس، هر بحثی هست گوش بدهید، برای اینکه تکرار نشود. خیلی مسائل هست چند بار اینجا صحبت شده، باز هم تکرار می‌شود، تکرارش هم عیب ندارد کما اینکه فرض کنید دعاها، ادعیه‌ی قرآن را ما چندین بار می‌خوانیم، تکرار می‌کنیم ولی فهم آن را در هر بار باید به کار ببریم.

یک توقّعی که همه دارند، تقریباً همه‌مان داریم، این است که خودمان را از خدا طلبکار می‌دانیم. می‌گوییم: خدا! ما وقتی دو، سه بار اسم تو را بردیم، ذکر گفتیم، چرا به حرف ما گوش نمی‌دهی؟! حالا خوشبختانه ما جاهل حساب می‌شویم و خداوند چیزی نمی‌گوید اما اگر به یک شخص معمولی این حرف را بزنید، تو دهان‌تان می‌زند.

باید دعا یا خواسته یا هر چه می‌گویید، به خاطر خدا باشد. اگر به خاطر خدا بود، فراموش نمی‌شود، باد هوا نمی‌شود. به هر جهت در روحیه‌ی خودتان و دیگران اثر می‌کند. اما اگر به خواهش و خواست خدا نباشد، شما همانطوری که به یک اداره‌ای می‌روید، کاری دارید، مرتّب تکرار می‌کنید، دوباره می‌روید، سه‌باره می‌روید، چهارباره

می‌روید، همانطور هم سه، چهار بار دعا می‌خوانید. نه! این فرق می‌کند به آن اداره‌ای که می‌روید، شما هم‌ردیف طرف‌تان هستید یعنی شما یک خواسته‌ای دارید این خواسته کاملاً بجاست، به‌نظر خودتان که کاملاً بجاست. این خواسته دست او هم هست او باید انجام بدهد، انجام نمی‌دهد آن کیست که انجام نمی‌دهد؟ او کارمند اداره است، ممکن است رئیسش بیاید تو سرش بزند، او را بردارد یکی دیگر جای او بگذارد ولی با خدا که اینطور نیست. البته اینقدر خداوند بخشنده و رحیم است که اگر همین اشتباه شما هم، روی خلوص نیت باشد قبول می‌کند، چیزی نمی‌گوید.

داستان موسی و شبان را در مثنوی حتماً بخوانید. «دید موسی یک شبانی را به راه». چوپان خیال می‌کرد که خداوند هم مثل خودش یک آدمی است، گله دارد و گوسفند دارد و غذا می‌خورد، شب می‌خوابد، خسته می‌شود و امثال اینها. حرف‌هایی می‌زد که در خور عبارت خداوند نیست. نه تنها خدا بخشید و مجازات نکرد بلکه حضرت موسی که به او چشم‌غره رفت را بازخواست کرد، خداوند به موسی گفت: به تو چه؟!

تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی

همان را هم بخشید. بنابراین کاری که می‌کنید برای خدا باشد. مسأله‌ی دیگری که به همین برمی‌گردد، در واقع نتیجه‌ی

همین است، من یک وقت نامه‌ای داشتم، یکی نوشته بود که چنین، چنان من نذر کردم که اگر این کارم درست بشود، بیایم درویش بشوم. مثل اینکه می‌خواست قالی قرمز برایش پهن کنیم! نه! من آنوقت‌ها خوشبختانه، وقت‌هایی که دستم می‌لرزید، نامه نمی‌نوشتم و آلا اگر می‌نوشتم می‌شد نامه‌ی بی‌ادبانه‌ای در جواب آن بنویسم. هیچ‌ی ننوشتم ولی خودش را رها کردم.

در مورد مسأله‌ی ولایت یعنی بعد از این آداب ظاهری، به این معنی که شما فرض کنید می‌خواهید بروید پیش این آقایان نه، مثلاً رئیس‌جمهور یک کشوری، اگر روی لباس شما لگه‌ای هست مثلاً روی آن غذا ریخته، یک گوشه‌اش پاره است، درست است که لباس‌تان نجس نیست ولی این را پاک می‌کنید می‌روید. وقتی هم می‌خواهید نزد خدا بروید که شما را بپذیرد، حتی اگر هم نپذیرد شما وقتی می‌خواهید به این قصد بروید، باید لااقل ظواهرتان، مثل آن ظواهری باشد که خودش گفته، نه ظواهری که از خودتان مثل خیلی چیزها درآورد، آنها را انجام بدهید و آن این هست که وظایف الهی، شرعی، نماز، روزه و اینها را اجرا کنید ولی اینها دلیل این نیست که شما را بپذیرد. اگر نکنید، نمی‌پذیرد ولی همین که کردید هم دیگر دلیل پذیرفتن نیست. اینها را، باید بکنید، آماده بشوید، بعد اگر خداوند راه داد، می‌روید، می‌پذیرد. اگر راه نداد اینقدر تکرار می‌کنید تا بپذیرند. تقاضا

هم ندارد برای اینکه او می‌بیند و نیت شما را بهتر از خود شما می‌داند. بنابراین اگر هم یک ذکر لسانی یا یک مثلاً دستور شرعی، آدابی به شما دادند، این دیگر علامت آن نیست که اگر اینها را کردید از من طلبکار می‌شوید، نه! همیشه بدانید به درگاه خداوند بدهکار هستید ولی بدهکاری هستید که خداوند بدهی شما را می‌دهد. خودش طلبکار است، خودش هم بدهی شما را می‌دهد، از آن نگران نباشید ولی بدانید همیشه به درگاه خداوند نیازمند و بدهکار هستید. این حالات، این نیت، اینهایی که گفتم، البته برای همه حاصل نمی‌شود و یک حدی ندارد، الی‌الابد هست. مثل این لامپ‌هایی که اول چراغ خواب است، می‌پیچانند همینطور نورش زیاد می‌شود. درگاه خدا و این اعتماد و اتکا به درگاه خداوند هم، از این مهره‌هاست، حد ندارد. نگویید من که به خداوند معتقد هستم ایمان دارم، پس این کار من درست است، نه! از همان لحظه‌ای که گفتید «کارم درست است» در جهنم افتادید. همیشه بیشترش را بخواهید، پیچ را بپیچانید که ایمان و قدرت روحی‌تان بیشتر بشود، انشاءالله.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

یک محرّمات اخلاقی داریم مثل دروغ که کار صحیحی نیست، حرام است. حتّی باز صحبت شد در اخبار آمده است (مثل اینکه در اصول کافی نوشته شده). کسی به مناسبتی از حضرت صادق پرسید: آیا مؤمن ممکن است یک خرده مال مردم را بخورد؟ حضرت فرمود بعید نیست بکند، در آن لحظه ایمانش یا از بین می‌رود یا سست می‌شود ولی بعد که توبه کند، خداوند می‌بخشد و به جای خودش برمی‌گردد یعنی می‌تواند آن را جبران کند. بعد پرسید: می‌تواند تندبادی کند؟ عصبانیت به خرج بدهد؟ باز هم حضرت همینطور فرمودند، یعنی گفتند ممکن است، بعید نیست. یکی یکی جرائم را گفتند. بعد پرسید: مؤمن ممکن است دروغ بگوید؟ فرمودند: نه، برای اینکه اگر ایمان باشد، خودش از دروغ جلوگیری می‌کند. اگر ایمان باشد دروغ نمی‌گوید، معلوم می‌شود کسی که دروغ می‌گوید ایمانش از اوّل خراب بوده. وقتی ما این را می‌بینیم که در تمام دنیا، در تمام کشورهای به‌خصوص اسلامی، دروغ مثل نقل و نبات است که می‌خورند. اگر کسی دروغ نگوید، می‌گویند سیاستمدار نیست.

دو واقعه‌ای که در تاریخ است و خودمان دیدیم، یکی از چرچیل که خیلی در سیاست دنیا مشهور است پرسیدند، چون مشهور است که

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

شما تا دویست سال بعد، نقشه می کشید و این صحبتها... چرچیل گفت که نه! من سیاستم این است، (سیاستمدار که می گویند این است)، سیاست واقعی من این است که هرگز دروغ نمی گویم، همیشه راست می گویم. منتها چون مردم مرا سیاستمدار می دانند، هر راستی هم بگویم خیال می کنند دروغ است. این همان هدفی است که من دارم. چرا من وزر و وبالش را به گردن بگیرم؟ من راست می گویم مردم اشتباه می کنند. در جنگ و اینها سیاستی که روی دروغ بنا شده چرچیلی می گویند که نباید دروغ گفت. متأسفانه ریا، دروغ، نفاق، تجاوز به مردم، همه‌ی اینها مجموعه‌ی سیاست امروز دنیا شده. حالا من از همه جا هم می توانم مثال بزنم ولی مثال را خودتان پیدا کنید. این سیاست را ما دخالت نمی کنیم. اما این سیاستی که یک چشمه‌ی کوچکش برای ما الحمدلله یک بار ظاهر شد، یک خلافی بود، یکی از افسران گفته بود که من وقتی آمدم گفتم که این کار را چه کسی کرده؟ هفت، هشت ده نفر آنجا بودند، همه گفتند ما. این دروغ نبود. گفت ما اگر جاهای دیگر بگوییم چه کسی کرده؟ هیچکس هیچی نمی گوید، همه می گویند به ما ربطی ندارد. چه کسی مسئول است؟ هیچکس هیچی نمی گوید ولی اینجا تنها جایی است که همه گفتند: «ما». این همان حرف است که باور نمی کنند. به هر جهت در چنین سیاست‌هایی که اینطوری است ما دخالت نمی کنیم، بلکه خلافش را

هم ظاهر می‌کنیم، که دیدید.

اما در مورد سیاست‌های کلی که نقش دخالت مردم مؤثر است، این قسمت نامه‌های حضرت سلطان علیشاه را بخوانید، تا آنجا که یک‌بار خودشان فرمودند ما دخالت نمی‌کنیم، هر که حکومت شد ما، نظم مملکت را طبق اداره رعایت می‌کنیم. بعد در یک جایی، در دورانی که بین محمدعلی‌شاه و مجلس شورای ملی آنوقت که تشکیل شده بود، اختلاف رخ داد و محمدعلی‌شاه با مجلس دشمنی می‌کرد، مجلس هم دشمنی می‌کرد. در آنجا دارد که حضرت سلطان علیشاه به مرحوم اعتماد یا به مرحوم معتمد، مرقوم فرموده بودند، به اعلیحضرت بگویند مصلحتش نیست که با این مجلس درافتد. این دیگر بالاترین حد دخالت در سیاست است ولی چه سیاستی؟ سیاستی که نفع جامعه را در نظر دارد ولی سیاستی که نفع شخصی خودش را در نظر دارد، به درد نمی‌خورد و ما در چنان سیاستی دخالت نمی‌کنیم. تشخیص این موارد هم از آن مصادیقی است که *فَالْمَهْمَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا*<sup>۱</sup> دل خالص که داشته باشیم، مصلحت و صحت یک نظر بر ما الهام می‌شود. البته به حرف مردم، به اصطلاح عُرف و اینها هم، گوش ندهید. می‌گوید:

نیک باشی و بدت خواند خلق به که بد باشی و نیکت خوانند

ما کار خودمان را بکنیم، به نظر مردم کار نداشته باشیم.

ان شاء الله خداوند دل‌های ما را حفظ کند، با خودش صاف کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

مثل اینکه هر جا حیاتی را خداوند خواسته بیافریند از آب آفریده. برگردیم به فرمان‌ها و گفته‌های الهی، وحی‌های الهی به پیغمبران که آنها هم همه گفته‌اند به نحوی از آب است، قرآن بطور صریح می‌گوید: مِنْ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ<sup>۲</sup>، هر موجود زنده‌ای از آب آفریده شده، یعنی آب در وجودش هست. در مقابل این مسأله‌ی مذهبی، ولایت پیش می‌آید که ما می‌گوییم ولایت علی، یعنی علی به‌عنوان مظهر ولایت شناخته می‌شود، نه اینکه دیگران ولایت نداشتند. از علی بالاتر، پیغمبر بود که همین ولایت را داشت منتها برای اینکه فهمیده بشود هر کدام مشخص است مثل اینکه خداوند مثلاً می‌خواست تقسیم کند، نبوت را به پیغمبر داد و ولایت را به شاگردش که علی باشد و ما می‌گوییم اصل حیات، یعنی زندگی از ولایت است. اصطلاحی در این زمینه هم قرآن دارد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ<sup>۳</sup>، ای مؤمنین! اگر خدا و پیغمبر دعوتتان کردند برای چیزی که شما را زنده نگه‌دارد، قبول کنید و دنبالش بروید. این چیزی که زنده نگه‌می‌دارد ولایت است، پس در معنا اصل حیات از ولایت و در ظاهر، از آب است.

در خطبه‌ی سلسله‌الاولیاء راجع به علی علیه السلام که ولایت را شرح

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۳. سوره انفال، آیه ۲۴.

می‌دهد گفته است: **أَصْلُ الْحَيَاةِ الْمَائِيَّةُ** درست است که همه‌ی حیات از آب ناشی می‌شود ولی آن حیات هم اصلش ولایت است. **أَصْلُ الْحَيَاةِ الْمَائِيَّةُ**. یکی هم عبارتی دارد: **حَقِيقَةُ النُّقْطَةِ الْبَائِيَّةُ**، یک خبری هست که علی فرمود یا یکی در مورد علی علیه السلام گفت که تمام قرآن در سوره‌ی حمد گنجانده شده، یعنی اگر بخوانید تمام قرآن را که عبارت از توحید و نبوت و معاد باشد، در سوره‌ی حمد هست، همینطور هم هست. تمام قرآن در سوره‌ی حمد هست و تمام سوره‌ی حمد در **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** گنجانده شده و تمام معنای بسم‌الله در «ب» **أَوَّلِ بِسْمِ اللَّهِ** گنجانده شده. آن «ب» **أَوَّلِ بِسْمِ اللَّهِ** هم اگر نقطه زیرش نباشد، که فهمیده نمی‌شود و من آن نقطه‌ی زیر باء هستم، علی علیه السلام فرمود. این یک معنایی دارد، حالا بر این ایرادی گرفته‌اند، به‌جا هم ایراد گرفته‌اند. می‌گویند که در آن تاریخی که علی بود اصلاً در نوشتن، نقطه، رسم نبود، (خطاً کوفی که می‌گوییم). بنابراین مسلماً این حدیث دروغ است، اصلاً نقطه وجود نداشت. این حرف از دید آن کسی که گفته، درست است. یک آدم محقق‌ی است از این عوالمی که علی چه می‌گوید و کیست و اینها، کاری نداشته، نگاه می‌کند می‌بیند که این حرف را وقتی گفتند که اصلاً در الفبا نقطه نبوده. اما اگر این حدیث درست باشد آن نقطه‌ای که زیر باء بسم‌الله هست به اندازه‌ی تمام قرآن ارزش دارد، ما می‌گوییم که درست است که این واقعیت، به‌صورت این عباراتی که ما

می نویسیم واقعیت ندارد ولی ما یک چنین فرضی می کنیم که این واقعیت دارد و آن نقطه‌ی زیر باء، یعنی تمام قرآن، علی است.

حَقِيقَةُ النُّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ یعنی در واقع نقطه‌ی این حدیث را حقیقی بدانیم، درست بدانیم، علی آن نقطه‌ی زیر باء است یعنی همه چیز، این مسأله‌ی ولایت است. خود علی علیه السلام هم یک شخصی بود مثل همه‌ی ما، در جایی که پیغمبر می فرماید: **أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ** مسلماً همه‌ی ائمه، همه‌ی بزرگان بعدی هم این حرف و این اعتقاد را دارند. علی به عنوان مظهر ولایت است، مظهر حقیقت همه چیز است، وقتی هم که علی یا استادش پیغمبر، از این، به اعتبار این حقیقت حرف می زنند، به قول خارجی‌ها همه‌اش بلوف است ولی به قول ما همه‌اش حرف‌هایی است که هر گوشی نمی شنود. به قول مثنوی:

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر

در نیابد این سخن را گوش خر

به اصطلاح خود این تئوری و این نظریه که به صورت یک نظریه است، به قولی در حد درک و بحث فلاسفه است، در یک شأن بالاست. ولی اثراش به همه‌ی معتقدین باید انجام بشود. وقتی علی علیه السلام این حرف را می زند، پس علی می گوید همه چیز منم، بنابراین وقتی در جنگ می بیند نیزه‌ها را بالا بردند و یک قرآن بالای نیزه

کردند و گفتند: ما همه تابع این قرآن هستیم، چرا با هم اختلاف کنیم؟ بیاید با هم توافق کنیم. علی فرمود: نه! من که آن نقطه‌ی زیر باء هستم و یعنی همه‌ی قرآن من هستم، می‌گویم این قرآن نیست، یک ورق پاره است که بالای نیزه کرده‌اند. این اثر را آنهایی که گوششان را نفروخته بودند می‌فهمند. یعنی آنهایی که از آن گوش‌های خر داشتند نمی‌فهمند، آنهای دیگر می‌فهمند.

نمونه‌اش خیلی مفصل است، یک نمونه‌اش وقتی بود که زمان حیات پیغمبر، علی از صحابه‌ی بسیار نزدیک بود، پیغمبر تصمیم گرفته بودند که مکه را بگیرند و قرار بود هیچکس خبر نشود، یعنی به مکه‌ایها نگویند. بعد یک روز صبح پیغمبر، علی علیه السلام و چند نفر (یکی علی، یکی زبیر و یک نفر دیگر، جمعاً دو یا سه نفر) را احضار کرد. علی فرمود که پیغمبر دستور داده که هیچکس خبر نشود ولی یکی به مکه خبر داده، پیغمبر امروز صبح فرمودند که بروید و آن قاصدی که دارد می‌رود را بگیرید. اینها سوار اسب یا شتر شدند به دو، با عجله رفتند در اولین منزل به یک زن مُسنی رسیدند که در قهوه‌خانه یا حوضی که آنجا بود استراحت می‌کرد. رفتند به او گفتند: خلاصه آن نامه‌ای که به تو دادند که ببری، به ما بده. گفت: نه، من چیزی ندارم. زبیر خیلی اصرار کرد و تهدیدش کرد، گوش نداد. گفت: نخیر من چیزی ندارم. آمد به علی عرض کرد (رئیس این قافله به‌قولی علی بود) گفت که این

چیزی ندارد، بیخود ما منتظر هستیم، برگردیم. علی فرمود: نه! پیغمبر بیخود نمی‌گوید. پیغمبر گفت: بروید کاغذ را بگیرید و بیاورید، کاغذ را باید بگیرید. خودش آن زن را صدا زد، (البته رعایت احترام زن‌ها، از همان قدیم در جامعه‌ی ایران رسم بوده). او به علی هم همان حرف را زد. علی علیه السلام شمشیرش را درآورد گفت که اولاً الان لخت می‌کنم (این خلاف شرع است، اصلاً خلاف شرع نیست خلاف قرآن است ولی می‌خواهم بگویم علی خود قرآن است) بعد هم شمشیر را نشان داد گفت اگر دروغ بگویی، این شمشیر هم هست، منم علی، به هر جهت این تهدید کار خودش را کرد، دست زد به زیر موهایش و نامه را درآورد داد.

منظور من این است که نقطه‌ی زیر باء با خود قرآن مقابل بود، قرآن مگر اجازه می‌دهد که به‌عنوان مجازات لخت کنند؟ یا اجازه می‌دهد که هنوز جرمی ثابت نشده تهدیدش کنند؟ نه! ولی علی دستور می‌دهد. بنابراین دستوراتی که خود پیغمبر داده، خود علی داده، اینها هم خودش مثل قرآن است. البته این عقیده‌ی ما شیعه‌هاست. مخالفین ما، مخالفین علی البته، این حرف را قبول ندارند. حالا آنها قبول نداشته باشند، ما که خودمان قبول داریم، ان شاء الله.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

این ایام بعضی مسیحی‌ها تولد حضرت مسیح را جشن می‌گیرند. حالا برای ما، مسلمین یعنی همانهایی هم که حتی علاقه‌مند به حضرت مسیح هستند، چه فرق می‌کند، که اول ژانویه حضرت متولد شدند یا دهم ژانویه؟ یا اصلاً در ماه سپتامبر متولد شدند؟ فرقی نمی‌کند. منظور، یاد آن حضرت است. منتها برای اینکه همه در یک روز معین جشن بگیرند، مستمسکی که پیدا می‌کنند، تولد حضرت است. می‌گویند در آن روز، جشن می‌گیریم و الا چه فرق می‌کند؟ حالا چون حرف حضرت مسیح هست و الا هیچکدام فرق نمی‌کند. مؤمنین، حضرت هود، حضرت صالح پیغمبر، اینها همه رفتند، چه دیروز رفته باشند و چه پریروز، فرق نمی‌کند. آنچه از خودشان باقی است، آن به درد ما می‌خورد ولی برای هماهنگی با همه و اینکه همه متفق‌القول بگوییم که حضرت صالح بزرگوار بود، گفتند بدترین فرد کسی است که علیه حضرت صالح قیام کرد و ناقه را کشت. می‌گویند دو نفر شقی‌ترین مردم در تاریخ هستند، یکی همان کسی که ناقه‌ی صالح را کشت، یکی هم کسی که علی علیه السلام را کشت. به هر جهت فرق نمی‌کند. این چیز را بیشتر محققین و تاریخ‌نویسان درآوردند.

تولد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر طبق کتاب اصول کافی که یکی از

چهار کتاب معتبر شیعه است، دوازده ربیع الاول است، حالا ما شیعه‌ها چطوری هفده ربیع الاول را تولد پیغمبر می‌گیریم؟! یا باید بگوییم اصول کافی برای ما معتبر نیست یا بگوییم این حرف درست نیست. اینها را بیشتر تاریخ‌نویسان، محققین برای اینکه بگویند ما خیلی دقیق هستیم یک حرفی، یک چیز عجیب و غریبی می‌خواهند دریاورند که حتی در مورد ابوعلی سینا گفته‌اند که این کتاب‌ها مال خودش نیست، یکی دیگر نوشته. در مورد آقای سلطان‌علیشاه تفسیر بیان السعادة که واقعاً در جامعه‌ی شیعه گل کرده، گفته‌اند این یک کتاب خطی کهنه‌ای است در فلان کتابخانه من دیدم که مال محائمی کدکنی بوده، این را از روی آن برداشته‌اند و نوشته‌اند! یک چیزی درمی‌آورند، یک چیز قلمبه‌ای! در مورد همه هست. در مورد حضرت مسیح هم هست.

در مورد حضرت مسیح فضولی و دقتشان را بیشتر کردند، آمدند گفتند اصلاً حضرت مسیحی وجود نداشته، یاللعجب! عیسی اسم حضرت است، مسیح لقب است. مسیح مثل مثلاً صاحب‌الزمان که ما می‌گوییم. یهودی‌ها منتظر مسیحی بودند یعنی نجات‌دهنده‌شان، نه آخرالزمانی به اصطلاح آخر خودشان. در آن ایام کشیش‌های به اصطلاح یهودی، زیاد بودند اشخاص معتبر، مؤمن و اینها هم در ضمنش بودند، حضرت یحیی یکی از آنها بود. حضرت یحیی از روحانیون، بزرگان یهود بود، همه به او اعتقاد داشتند، تعمیم می‌گرفتند. یعنی بر مذهب

موسی علیه السلام بود که حضرت عیسی تشریف برد پیش یحیی غسل تعمید بگیرد. غسل تعمید در همه‌ی ادیان بوده یا به صورت غسل یا به صورت هر چیز مثل تشرّف که ما می‌گوییم، در ما به این اسم جلوه کرده است. خدمت حضرت یحیی رفت، این در خود *اناجیل* نوشته شده. یحیی علیه السلام از دید روشن بینی پیغمبری که داشت، گفت: من باید پیش تو برای تعمید بیایم، می‌دانست مقام عیسی خیلی بالاست، عیسی در واقع فرمود: هنوز وقت آن نشده. امروز وقت آن است که من پیش تو تعمید یابم.

این است که حضرت یحیی، عیسی را غسل تعمید داد، دستوراتی به او داد و برحسب همان دستورات فرمود که چهل روز برو بالای کوه، این کارها را بکن. البته این با یک *انجیل* دیگر منافات دارد که قاعدتاً آن را نباید در نظر گرفت. که می‌گویند وقتی یحیی در زندان بود، (این را بدانید که پیغمبران هم زندان رفتند) شنید که مسیح وعظ می‌کند، یکی از مریدانش را پیش عیسی فرستاد، که آیا تو همان مسیحی هستی که ما منتظرش هستیم؟ خود یحیی می‌دانست که مقام بلندی دارد، شاید هم این خبر اصلاً دروغ باشد ولی در یکی از *اناجیل* نوشته که مسیح گفت بله! یحیی تعمید داد. بعد در اینکه یهود می‌گویند: هنوز مسیح خروج نکرده که اعلام کند. عیسی را به عنوان مسیح قبول ندارند. عیسی را می‌گویند یکی از روحانیون یهودی بود ولی او را

به‌عنوان مسیح قبول ندارند. اَمَّا عَدَّة‌ای او را به‌عنوان مسیح قبول دارند. بنابراین از همان یهودی‌ها در این قسمتِ مسیح بودنِ حضرت عیسی ﷺ شک دارند.

البته این از نظر آنها یک بحث تاریخی است ولی از نظر ما چون در قرآن خداوند خطاب به پیغمبر می‌گوید: به یاد بیاور آن روزی که ما از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و از تو (از پیغمبر) پیمان گرفتیم. یعنی عیسی ﷺ را هم در ردیف این پیغمبران اولوالعزم آورده. این است که ما معتقدیم که مسیح همان عیسی است، عیسی ﷺ آمد که در خیلی آیات قرآن هم نوشته. البته این بحث برای محققین است ولی برای اینکه ما بدانیم صحبت شد، حالا درباره‌ی تولد عیسی ﷺ هم خیلی اختلاف است که چه وقت بوده؟ شاید هم این اختلاف بیشتر از این جهت ناشی شده که حضرت مریم ﷺ از آن نحوی که باردار شد، همه طعنه و نیش می‌زدند و حتی در قرآن هم دارد که وقتی هم که حضرت مریم از مردم کناره گرفت و بنابه امر خدا رفت در یک گوشه‌ای که وضع حمل کند، قوم و خویش‌های او آمدند، می‌گویند تَحْمِلُهُ. این را خیلی‌ها بد ترجمه کردند در واقع قوم و خویش‌های او آمدند نیش می‌زدند، به او حمله می‌کردند که یا أُخْتٌ هَازُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا آخر مریم هم دختر یکی از بزرگان یهود

بود، از روحانیون خیلی بالا. گفتند که ای مریم! مادر تو که آدم بدکاری نبود، پدرت هم آدم درستی بود، این چیست؟ که بنا به قول قرآن، مریم به کودک نوزاد اشاره کرد. آنها گفتند که ما چطور با نوزاد حرف بزنیم؟! ولی هنوز اینها حرف نزنده، عیسی گفت: اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابُ<sup>۱</sup>، من بنده‌ی خدا هستم، خداوند به من کتاب داد، یعنی مذهب، دین جدیدی داد. دین جدید یعنی عوض نشده با دین قبلی. پیغمبر (یا عیسی به نظرم) فرمود: من نیامدم که دینی را حذف کنم، بلکه من برای تکمیل کردن دین آمدم. همان که خدا گفت: الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا<sup>۲</sup>.

این است که عیسی ﷺ از تمام جهات یک وزن خاصی دارد. اولاً طرز ایجاد عیسی که خداوند می‌فرماید: من عیسی را مثل حضرت آدم آفریدم، اِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ<sup>۳</sup>، که مستقیم از خاک آفرید و به او گفت باش، پس بود. تولد حضرت به این طریق بود. این است که خیلی از یهودی‌ها می‌گویند که نامزد حضرت مریم به نظرم یوسف که هنوز ازدواج نکرده بودند، با وجود اینکه نامزد حضرت بود، ولی کمال خدمت را به حضرت می‌کرد فهمید که این موهبت الهی است و خود مریم وقتی خواست از این شهر برود،

۱. سوره مریم، آیه ۳۰.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

چون لابد خیلی اذیتش می کردند. خود این یوسف، مرکوبی تهیه کرد و حضرت را سوار کرد و خودش پیاده جلوی مرکوب می رفت. بعد دیگر از او اسمی نیست، در خدمت حضرت بود.

همانطوری که شما بچه‌ی کوچکی را بخواهید بزرگ کنید اول که هیچی به او نمی‌دهید بعد یک خرده شیر می‌دهید بعد کم کم یک خرده نبات داغ، به اصطلاح قاشق قاشق به او می‌دهید، بعد همینطور کم کم غذا می‌دهید تا وقتی که او را از شیر می‌گیرید. بعد می‌گویید: تو هم برو مثل همه نان بخور، برنج بخور، گوشت بخور، هر چه می‌خواهی بخور. خداوند هم در مورد ادیانی که برای بشر فرستاده، همینطور این رعایت را کرده است.

زمان حضرت نوح عده خیلی کم بودند، فقط اطاعت امر خدا را لازم داشتند که آن هم حضرت نوح فرمود. یازده بار نوح را اینقدر کتک زدند که افتاد، خیال کردند مرده، ولش کردند رفتند، گفتند مرده. حضرت نوح به حال آمدند و خداوند به او دستور داد، دومرتبه شروع کن. بار یازدهم که از کتک به هوش آمد، خداوند گفت دیگر بس است، فقط همین‌هایی که تا حالا با تو بیعت کردند، همین‌ها مؤمن خواهند ماند، دیگر کس دیگری مؤمن نمی‌شود. یعنی در واقع گفت دیگر زحمت نکش، حضرت ابراهیم هم همینطور. که داستان آن را می‌دانید. وجه مشترک همه‌ی این ادیان الهی توحید و نبوت و معاد است.

اسلام هم همین است، یهودی همین است، مسیحی همین است. توحید که یعنی خدا یکی است. نبوت که پیغمبر برای ما فرستاده و معاد یعنی روز جزا، این اساس همه‌ی ادیان الهی است. مابقی احکامی که هست، بیشتر برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی است. اگر شما یک نفر تک‌تنها در کره‌ی زمین باشید می‌توانید مسلمان باشید، مسلمانی شما عیب ندارد. چون می‌گویید من تنها! چه مسلمانی دارم؟ نه! مسلمان هستید ولی به آن احکام جامعه احترام بگذارید، به دیگران محبت کنید، مصداق برای دیگران نیست. همه‌ی آنها احکام است، این فقط اعتقادات است. که البته در شیعه از زمینه‌ی این اعتقادات که لازمه‌ی این اعتقادات است، عدل و امامت است که حالا آن بحث جداگانه‌ای است. منتها تفاوت این ادیان که آمدند این است که هر کدام احکامی درآوردند، همه مثل همان غذای بچه است که بچه را در سنین مختلف هر وقت غذایی خواستید به او بدهید، یک غذای مخصوصی به او می‌دهید.

زندگی حضرت موسی و گردش آن حضرت همیشه در بیابان بود. اصلاً تمام دین حضرت موسی در بیابان و صحرانوردی نوشته شده، یعنی به اصطلاح مثل قبیله‌های بیابانگرد. البته یک مدت کوتاهی همان اول که حضرت به مصر آمدند و اینها را بیرون آوردند، فقط در آن مدت حضرت مستقل بود، آن هم در مقابل قدرت فرعون که

فرعون می‌گفت: من خدایی برای شما غیر از خودم نمی‌شناسم. چه خدایی؟ حضرت فرمود: نه! یک خدایی ما می‌شناسیم که خدای تو را دَمَر می‌کند، همانطوری که کرد. فقط همین بود، بعد که بیابانگردی کردند قواعدی آمد، مثلاً گوشت شتر را حرام کردند چرا؟ ما که گوشت شتر را می‌خوریم، حلال است، حرام کردند برای اینکه اینها چهل سال بیابانگردی کردند در این چهل سال بار و بُنه‌شان را در یک چمدان، در یک بسته‌ای می‌گذاشتند به خودشان می‌بستند از بچه تا مرد، همه. بعضی بارها که سنگین بود یا مثلاً زنان باردار را سوار شتر می‌کردند که خیلی پیاده نمی‌توانستند بروند. اگر گوشت شتر برای آنها حلال بود، این یهودی‌ها می‌ریختند شترها را می‌کشتند و می‌خوردند.

کما اینکه بعد از آنکه مَن نازل شد، خداوند داد، یک میوه‌ای بود که خارها را کنار می‌زدند، از اینها آویزان بود از این بوته‌ها می‌کنند عوض نان می‌خوردند. یک خرده گذشت به موسی گفتند: آقا ما خسته شدیم از اینکه مرتب مَن می‌خوریم ما گوشت می‌خواهیم، باقلا می‌خواهیم، چی می‌خواهیم. گوشت خواستند که اینها معلوم می‌شود گوشت خوار بودند، علاقه‌مند به گوشت بودند. بنابه مصلحت جامعه، حضرت موسی فرمود که گوشت شتر حرام است. بعد خیلی از یهودی‌های جاه‌طلب، مال‌طلب اینها را جمع می‌کردند می‌رفتند می‌کنند، می‌آوردند می‌خوردند و یک مقدار زیادی می‌خواستند ذخیره



بکنند که یک وقتی بفروشد که حضرت موسی متوجّه شد، به اینها فرمود: ذخیره نکنید، ربا نگیرید. ربا حرام شد. البتّه بعضی‌ها می‌گویند یک یهودی نمی‌تواند از یهودی ربا بگیرد ولی از غیریهودی می‌تواند. این است که اینها امروز که این را ذخیره کردند گذاشتند، فردا صبح رفتند دیدند همه‌اش پوسیده، گندیده است. حضرت موسی گفت: مگر به امر خدا اعتماد ندارید که خودش این را فرموده؟! بعد که گوشت خواستند حضرت موسی علیه السلام هم ناچار بود، خودش یک نفر بود گاهی هم دو نفری با هارون، اطاعت می‌کردند. در قرآن هم دارد یک بار امری که خداوند کرد، موسی گفت: آخر حرف من را گوش نمی‌دهند، که خداوند فرمود تو و برادرت اطاعت کنید. یعنی این دو نفر در زمان حضرت موسی مؤمن کامل بودند. البتّه بعداً یوشع و کالیب و چند نفری بودند.

منظور تحوّل دین است، خود دین که عوض نشده همه‌اش یکی است، از اوّل تا آخر یکی است، این قواعد است که عوض شده. حالا زمان موسی علیه السلام اینطوری بود، جامعه‌ای هم که به‌وجود آمد تا مردم، قواعد سودطلبی داشتند. این است که ربا حرام بود. بعد حضرت عیسی به‌عکس، اصلاً فقط یک پیراهن سفید بلندی داشت، همینطور هر جا می‌رفت. «درویش هر کجا که شب آید سرای اوست». یکی، یک سکه پیدا کرد، خواست به حضرت عیسی بدهد. فرمود: مال خدا را

به خدا بدهید، مال امپراطور را به امپراطور بدهید. آخر یک طرف این سگه‌ها هم عکس امپراطور بود. اصلاً به همه‌ی این چیزها بی‌اعتنا بود. خداوند هم وقتی می‌خواهد کاری بکند، آن مأمور را برای آن کار تربیت می‌کند، اصلاً روحیه‌ی حضرت عیسی این بود، خداوند این را اینطوری تربیت کرد بعد گفت: برو کارت را انجام بده.

چون ما می‌خواهیم تفسیرهای مان منطبق با قرآن باشد که آن تفسیر اسلامی می‌شود. در قرآن می‌فرمایند که دشمن‌ترین به تو، یهودی‌ها هستند و مهربان‌ترین به تو مسیحی‌ها هستند. یهودی‌ها طالب حکومت دنیا هستند. الان نوشته‌هایی که از آنها هست این فکر از اوّل در آنها هست که دنیا مال ماست و بعد می‌دیدند که اسلام دنیا را دارد می‌گیرد و اسلام هم معتقد است، نه که ما می‌رویم می‌گیریم، خودبه‌خود همه‌ی مردم دنیا مسلمان خواهند شد، دیگر ما چه کاره‌ایم؟! تفاوتش با بقیّه این است که آنها چون پیغمبر را رقیب خودشان می‌دانستند با پیغمبر بد بودند، با اسلام بد بودند و این بد بودن، همینطور به ارث رسید. کما اینکه ببینید حضرت ابراهیم بعد از هشتادونه سالگی، اسماعیل را آورد. ده سال، یازده سال بعد اسحاق آمد، فرزندان بعدی داشتند ولی این دو تا از همه مهمتر بودند. نسل اسماعیل اعراب شد و پیغمبر ما هم از نسل اسماعیل است. اسحاق پدر یعقوب و لقبش هم اسرائیل بود که بنی اسرائیل یعنی فرزندان اسرائیل. گوا اینکه هاجر را

خود ساره به حضرت ابراهیم بخشید، دید خودش اولاددار نمی‌شود به این امید هم که بچه بیاورد که کار خیلی خوبی بود. بعد البته خداوند به او رحمت کرد و از همین رحم او، به او هم فرزند داد که اسحاق باشد. ساره دید که بچه‌ی ابراهیم یعنی اسماعیل و بچه‌ی خودش یعنی اسحاق با هم بازی می‌کنند و این بزرگتر به کوچکتر زور می‌گوید، دعا می‌کنند، دعای بچگانه، خیلی عصبانی شد و بغض کرد که حضرت ابراهیم مجبور شد هاجر را با بچه‌ی کوچک بردارد ببرد به بیابان بگذارد. از آنجا ساره با هاجر و فرزندان هاجر بد شد و این خصومت به ارث رسید، الان هم بنی‌اسرائیل از فرزندان اسماعیل بدشان می‌آید. حتی در یک کتابی دیدم حالا شاید همه اینطور نباشند، در یکی از کتاب‌ها دیدم از علائم و آثار آن مسیحی که به اصطلاح برای آنها می‌آید، از آن آثار آخرالزمان این است که فرزندان اسماعیل را تا ببینند می‌کشد، آن خصومتِ آنوقت، همینطور به بعد رسیده ولی عیسی که اصلاً دنیا را رها کرده، می‌گوید: دنیا مال شما و یهودی‌ها.

به هر جهت حضرت عیسی ﷺ برای ما، البته همانطوری محترم هستند که حضرت موسی، در معراج پیغمبر هم که فرمودند در هر آسمانی آن پیغمبر دست‌بوسی ایشان می‌آمده، حضرت عیسی در آسمان سوّم، حضرت موسی در آسمان چهارم یعنی بالاتر، حضرت ابراهیم در آسمان هفتم از همه بالاتر است که ابوالانبیاء است ولی از نظر ما

همه‌شان کُلُّهُم نُوْرٌ وَّاحِدٌ، یعنی همان تفاوتی که بین دو لامپ متفاوت است که هر دو هم به یک اندازه نور می‌دهند. حالا آن صاحب این لامپ خواسته این نور زرد بدهد، زرد گذاشته. خدا هم خواسته هر جا یکی بگذارد، هر کسی را که دلش خواسته گذاشته است.

خوب است یک روز مسیحیت را تعطیل کنند همین تولد حضرت مسیح را تعطیل کنند. در یهودی‌ها چون یهودی‌ها روز پس‌حی که دارند، آنها عید می‌گیرند، ما هم تعطیل کنیم. همین‌طور از زرتشتی‌ها، عیدی که دارند، آن عید را ما هم تعطیل کنیم. البته از این تعطیلاتِ الکی که ما داریم، خیلی را می‌شود کم کرد و این دو، سه تا را اضافه کرد. ولی اعتقادات مختلف بوده، من معتقدم خوب است این کار را بکنیم ولی توسط آنهایی است که باید اعلام تعطیل کنند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.<sup>۱</sup>

گرچه ما می‌گوییم خدای من! خدای من! در دعاها هم هست: الهی! یعنی خدای من! آیا خدا مال من است؟ یا مال من، تنه‌است؟ با وجود اینکه می‌دانیم ولی هرگز، حتی خدای ما هم نمی‌گوییم. خدای من! این را اگر بشود یک شباهتی کرد به اینهایی که یک دفتر دارند، مثلاً رجال حکومتی یا حالا که مراجع تقلید هم این را رسم کردند که مثلاً در قم هستند ولی در تهران دفتر دارند. درست است که ما اگر به این دفتر مراجعه می‌کنیم، برای این است که آن آقا که صاحب این دفتر است جواب ما را بدهد ولی کار آن آقا فقط همین دفتر نیست، در همه جا دفتر دارد، همه‌ی اشخاص به او مراجعه می‌کنند، ما هم یکی از آنها. ولی وقتی هم که صحبت می‌کنیم می‌گوییم: مثلاً مجتهد من، مرجع تقلید من، اینطور گفته.

خداوند هم دفاتر فراوانی دارد. یکی از دفترهای او، خلقت انسان است و مدیریت انسان که دفتر، فراوان دارد. لابد خلقت آسمان‌ها دفتری دارد طبق معمول، که ما از اینها خبر نداریم، خداوند هم به همه‌ی دفترها باید رسیدگی کند. اگر تصمیم گرفته که فقط یک کوزه آب به این چهار پنج تا بدهد، همه‌اش را من نمی‌توانم به خودم اختصاص بدهم، می‌خواهم اختصاص بدهم ولی نمی‌توانم. از این آب،

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۷ ه. ش.

از این رحمت که باید بنوشاند، به همه‌ی دفاتر باید برسد. البته گاهی ارتباطاتی بین این چیزهای مختلف برقرار است که بعضی از این ارتباطات را هم خود خداوند یعنی صاحب این دفاتر، تنظیم می‌کند. ما در اینجا، در خود همین عالم ماده، عالمی که گردش آن برحسب این مواد و ماده است، یک اخباری از کره‌ی ماه می‌گیریم، البته فقط خبر می‌گیریم، خودمان که در آن نیستیم، اخیراً مثلاً به بشر اجازه داده که تدریجاً مدیریت همه‌ی این دفاتر را بگیرد و مطلع باشد و به همین منظور هم گفته که وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا همه چیزها را می‌خواهد به این بشرِ دوپا توفیق بدهد که یاد بگیرد. در این وسط اگر آدم به فکر این باشد که این را یاد بگیرد، دنبال رمالی و دعانویسی برود، دنبال علم شیمی برود، دنبال علم الهی برود، دنبال کدامیک برود؟ دنبال هر کدام از آنها برود، خداوند اجازه داده است. وقتی که ما خودمان شلوغ می‌کنیم، یک مرتبه از این، یک مرتبه از آن، گاهی فرض کنید در همان وسط که مکانیک می‌خوانیم، یادمان می‌آید از علم روانشناسی، می‌گوییم آن بهتر است، خیلی هم با هم متفاوت است، همینطور شلوغ می‌شود. این شلوغی در ذهن ما اثر می‌کند و همه‌ی کارهای ما شلوغ می‌شود. اگر ما بتوانیم توجه و تمرکز خود را راجع به یک مطلبی انجام بدهیم، آنوقت از آن شلوغی نجات پیدا می‌کنیم و اگر

بتوانیم چنین کاری بکنیم، فرق نمی‌کند که تمرکزمان را روی چه قسمت قرار بدهیم؟ روی هر قسمتی قرار بدهیم، همین که از بی‌تصمیمی و شلوغی راحت شدیم، خودش برای ما فایده دارد. این است که خیلی‌هایی که می‌گویند در این بی‌تصمیمی‌ها، در این شلوغی‌ها گیج شده‌اند، مثل یک کسی که سرش گیج می‌رود، زمین می‌خورد، اینطوری شدند. سعی کنید تمرکز خود را روی یک قسمت انجام بدهید، البته قبل از اینکه همین کارها را بکنید، توجه کنید با منطقی که کدام قسمت درست است؟ آنوقت به هر نتیجه‌ای رسیدید، همان را انجام بدهید.

در این وسط یک مقدار وظایف و تکالیف فطری با ما ایجاد شده و یک مقدار تکالیف و فرایضی که جامعه و خودمان برای خودمان ایجاد کردیم. تعارض بین اینها همیشه مشکل‌ترین چیز است. برای اینکه نیاز فطری دم دستمان نیست نمی‌فهمیم، هر لحظه احساس نمی‌کنیم ولی نیازهایی که جامعه برای ما ایجاد کرده، هر لحظه دم دستمان است. حتی بسیاری از این سوءاستفاده‌ها، از مشاغل دولتی، از اینجا ناشی می‌شود. یک وظیفه‌ای خداوند معین کرده که هرکاری که به من سپرده شده یا گوشه‌ی آن به من سپرده شده، باید آنطوری اداره کنیم که صاحب کار گفته است. فرض کنید شما منزلی دارید، یا به شما که مهندس هستید سفارش کردند یک منزلی بسازید که آشپزخانه‌ی

آن بالای پشت‌بام باشد، شما می‌گویید اینکه کار نشد! می‌گوید به تو چه؟ من که صاحب این ملک هستم، گفتم این کار را بکن، برای من می‌سازی، اگر خانه داری خودت هر طور می‌خواهی بساز. وظایف فطری آنطوری است، ممکن است ما تشخیص ندهیم که چه کنیم؟ ممکن است این آقای که چنین دستوری داده که آشپزخانه بالای پشت‌بام بساز، می‌خواهد یک آزمایشات اتمی انجام بدهد که مثلاً من نمی‌دانم.

خداوند یک وظایفی برای همین بشری که آفریده، برای همین ماه و آسمان و ستاره و خورشیدی که آفریده، برای اینها معین کرده، یک گوشه از وظیفه‌ی آنها به ما برخورد می‌کند. آفتاب را موظف کرده که حرارت بدهد، نور بدهد و امثال اینها، او کار خودش را می‌کند. ما اگر وقتی که خورشید نور می‌دهد، جلوی نور آن را بگیریم، تاریک است. ممکن است بیست و چهار ساعت این کار را بکنیم ولی دیگر اصلاً نور را نمی‌بینیم. ما بخواهیم استفاده کنیم باید آن وظیفه‌ای که خودمان داریم، انجام بدهیم. مزاحم وظایفی هم که دیگران دارند، نباشیم، اجازه بدهیم که آن دیگری هم وظیفه‌اش را به خوبی انجام بدهد.

برمی‌گردیم به اینکه این وظیفه‌ها را چطوری تشخیص بدهیم؟ خلقت‌هایی که آفریده، غیر از ما که در بین همه‌ی حیواناتی که آفریده،



موهبت خاصی هم به ما داده و یک حیوانی هم به نام بشر آفریده. این به جای خود ولی حیوان است. اگر ما تشخیص بدهیم که خداوند می خواهد نسل بشر را از بین ببرد، ما باید همراهی اش کنیم، یک طوری انجام بدهیم یعنی فقط برویم در بالای کوه عزلت گزینیم تا بمیریم تا یکی از این دوپاها کم بشود ولی اگر می دانیم که اراده ی خداوند بر این است که نسل بشر بماند، آنوقت وظیفه ی ما طور دیگر می شود. آنوقت می گوید بالای کوه نرو، بیا در بین مردم کار کن، زحمت بکش، بعد هم از خودت نسل بیاور، یادگار بگذار. اولاد بیاور، فرزند بیاور آنها را بزرگ کن، بزرگ که شدند باید ازدواج کنند که نسل بیاورند، اینها وظیفه ی توست. حالا ما باید تشخیص بدهیم که کدامیک از آنها را انجام دهیم؟

یک مشکلی که من در خیلی نامه ها دارم، ناشی از این است که یک کسی مثلاً پسر یا دختر فرق نمی کند، هر دوی آنها، زندگی اش به بیست سالگی، بیست و چند سالگی می رسد، می بیند پسرعمویش، آن یکی دیگر، آن یکی دیگر، ماشینی دارد دم و دستگاهی، ترتیباتی می گوید: این مهندس است، کار و بارش خوب است، من هم بروم مهندس بشوم. یکی دیگر طبیبی را می بیند اینطوری است، می گوید می روم طبیب می شوم. می رود طبیب می شود، دوران تحصیلش را می گذراند و آلاً طبیب که همینطوری طبیب بشود و به او اجازه ی طبابت ندهند که این صحیح نیست برای اینکه اجازه ی طبابت را بگیرد، باید

یک دوره‌ی دکترا را بگذرانند. این دوران را می‌گذرانند شده سی ساله و آنوقت به فکر وظیفه‌ای که خداوند آفریده، می‌افتد. یعنی این نیازهایی که اجتماع برای او آفریده که برود تحصیل کند، دکترا بگیرد، آن را بر وظیفه‌ی الهی خود مقدم دانسته است.

وظایف الهی را همیشه مقدم بدانید از وظایفی که جامعه ایجاد کرده است. نه اینکه اینها را نکنید، در جامعه درس هم بخوانید، علم هم با این دانشکده‌ها نیست. این دانشکده‌ها، شاید در همه‌ی دنیا هم همینطور باشد، برای گول زدن جوان‌هاست. برای اینکه جوان سرش به‌قولی باد دارد، می‌خواهد فعالیت کند، نمی‌تواند کاری بکنند، برای او یک فعالیت درست می‌کنند که خیلی هم خوب است، جنبه‌ی خوبی هم دارد، برود علم یاد بگیرد، بله، این بسیار کار خوبی است ولی اگر علم یاد بگیرد، مانع غذا خوردنش می‌شود؟ نه! غذا را باید بخورد، نفس بکشد، آب بخورد، وقتی که می‌تواند درس هم بخواند. خلاصه یک مقداری بی‌نظمی‌هایی که در جوامع هست، ما خودمان ایجاد کردیم، باعث زحمت خودمان می‌شود. این مشکلات زیادی که به‌خصوص حالا هست، از همین جهت است دنیای امروز ما می‌بینیم دچار یک بحرانی شده، نه بحران مالی، بحران مالی خیلی مهم نیست، بحران همین زندگی اجتماعی، که بعضی‌ها می‌گویند: این بحران‌ها مال این است که جمعیت زیاد شده، باید جلوی جمعیت را گرفت، برای اینکه جلوی

جمعیت را بگیرند، بهترین راه همین است که همه بروند دانشکده‌ی طب که شش هفت سال طول بکشد، اگر مریضی پیدا شد معاینه کنند اگر هم مریضی پیدا نشد مردم را مریض می‌کنند و دوا بدهند!

به هر جهت تعیین وظیفه در این زمان، در این موقعیت خیلی مشکل است. خیلی‌ها به من نامه می‌نویسند که گیج هستیم، نمی‌دانیم چه کار کنیم؟ واقعاً همینطور است. منتها از اول کارها و زندگی‌تان با نظم و با توجه به وظایف الهی و اجتماعی باشد، تا ایجاد مشکل نشود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

تقویم قمری از اوّل هیچ تغییری ندارد، چون دوازده ماه آن برحسبی بود که همه‌ی مردم ماه را می‌دیدند و بنابراین اختلافی در آن نبود. بنابراین اینکه ما مثلاً امروز سوّم صفر می‌گیریم، واقعاً هم همیشه سوّم صفر بوده، درست است. اما به شمسی اگر بگیریم، شمسی هر دفعه عوض شده، حالا خواستند از این یک سوءاستفاده‌ای کنند، آخر ما افراط و تفریط خیلی دیدیم. خانم‌ها هم هرکسی به هر اندازه که سنّش زیادتر بشود، همه‌ی این افراط و تفریط‌ها خواهد بود. آن زمان می‌گفتند همه چیز را ما باید فرنگی کنیم. ما باید تقویم‌مان تقویم فرنگی باشد، آنها روز یکشنبه تعطیل دارند، ما هم باید به‌جای جمعه، یکشنبه را تعطیل کنیم. مثلاً یک آقای خیلی خوشمزه‌ای پیدا شده بود، می‌گفت که بیایید ما هم بعد از این اسم روز یکشنبه را بگذاریم جمعه! یعنی سر خدا کلاه بگذاریم! و حال آنکه خداوند که این گردش زمین و آسمان و همه چیز را آفریده و بعضی مسائل را هم به ما گفته است که مال گذشته‌ها یادتان نرود. مین جمله مثلاً همین مسأله‌ی عید قربان و قربانی حضرت اسماعیل، گفته یادتان نرود، همیشه این را در تمام تاریخ گرفته‌اند. ما هم از خودمان همین حالت را به روز عاشورا دادیم که الان غیر از شیعیان که اظهار علاقه‌مندی می‌کنند، همه‌ی مسلمین روز

۱. عصر چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۷ ه. ش. برابر با سوّم صفر ۱۴۳۳ ه. ق.

عاشورا را می‌دانند. به همین طریق برای هرکسی و هر خانواده‌ای، یک روزی هست که آن روز را فراموش نمی‌کنند، برای دیگران هیچ اهمیتی ندارد. این سوّم صفر مثلاً الان در هر جا ببینید هیچ فرقی با دوّم صفر یا چهارم صفر ندارد ولی برای ما، برای من، این سوّم صفر فرق دارد.

مرحوم حاج آقای نورنژاد که واقعاً خصوصیات خاصی داشتند، خیلی در مجالس عمومی گوشه‌گیر بودند. کلاً گوشه‌گیر نبودند، خیلی اجتماعی بودند ولی در مجالس عمومی برای اینکه زیاد احترامشان نکنند، گوشه‌گیر بودند. می‌خواستند خیلی ساده باشند. در مجالس مرحوم حضرت صالح علیشاه در بیدخت، شرکت می‌کردند می‌دیدم ایشان در جمعیت پایین نشستند. حالا چطور شد که ایشان را راضی کردند که اجازه‌ی شیخی به ایشان بدهند؟ صابرعلی. اجازه دادند اما ایشان سه روز بعدش رحلت کردند. معلوم می‌شود که بدون میل قلبی بوده ولی چون امرشان بوده، اطاعت کردند. روز چهارم ماه بود. این است که مرحومه خانم من هم همیشه چهارم ماه، به یاد ایشان مجلسی می‌گرفت. من هم یاد گرفتم. او برای پدرش چهارم ماه می‌گرفت، من برای پدرم همه جا می‌گیرند، نیاز نبود. برای کسی که این خاصیت را داشت یعنی مرحومه همسرم روز سوّم ماه را می‌گیرم. این است که سوّم ماه برای من این خاصیت را دارد و بنابراین شما هم

که تشریف می‌آورید، در واقع با من در این خاطره همراهی می‌کنید. به این جهت است که خیلی متشکر می‌شوم.

\*\*\*

ماه عربی وقتی در شمسی می‌آید، بعضی از مراسم در یک سال دو دفعه می‌شود.

بله همین مشکل در احکام مالی شرعی که زکات و خمس باید بدهند، بود. زکات برای رعایا که اکثر مردم، شاید نود درصد کشاورز بودند، اینها از محصولی که برمی‌دارند باید یک مقداری بدهند و غالباً هم عین خود محصول را می‌دادند. پول اینقدر متداول نبود. الان هم حتی زمان حضرت صالح علیشاه من یادم می‌آید در بیدخت فطریه می‌آوردند، در بیرونی، در آن ایوان بالا، گندم و همه چیز می‌آوردند می‌گرفتند، بعد همان را تقسیم می‌کردند. اینها از یک طرف اگر بخواهند مطابق ماه قمری رعایت کنند، یکبار زکات را می‌دادند بعد سال که تمام می‌شد، آخر سر می‌خواستند بدهند، نداشتند که گندم بدهند. خدمت یکی از امام‌ها عرض کردند، ایشان فرمودند که برحسب همان درآمد محصول بگیرید. برحسب اینکه محصول چطوری به دست می‌آید؟ و کی به دست می‌آید؟ این است که به سال شمسی تبدیل شد و حالا در همه جاها هم مؤمنین و مسلمین به اصطلاح، برحسب سال شمسی این را می‌دهند. خیلی از یادبودهایی که ما می‌گیریم در سال دو

تا می‌شود. یکی اوّل سال و یکی آخر سال.

\*\*\*

ما باید از مرحومه همسر حضرتعالی خیلی ممنون و متشکر باشیم که شما به یاد ایشان ما بیچاره‌ها را در این مجلس می‌پذیرید، خیلی تشکر می‌کنیم، لطف می‌کنید و گرنه ما هیچکدام قابل نیستیم که در خدمت شما باشیم.

اینطور هم که شنیدید من در فوتشان نبودم، در دفن و در مجلس ترحیمشان، در هیچکدام نبودم. در واقع شماها همه بودید. این است که همیشه لعنت می‌کنم بر کسی که مرا نیاورد. گواينکه وقتی کسی مُرد، زن و مرد دیگر محرم و نامحرم ندارد، این بدن، جسد است ولی احتراماً رعایت می‌کنند. شرعاً چیزی ندارد. وقتی ایشان مرحوم شده بودند، من که نبودم. می‌گویند بچه‌هایش هم چون بچه هستند، نباید بیایند چون مادرشان است و ناراحت می‌شوند، برادر هم که نداشتند. هیچ مرد دیگری نداشتند، در این فکر بودم که همان روز اتفاقاً در مشهد حاج‌آقای سلطانپور و دکتر نعمت‌الله تابنده (خدا همه‌شان را رحمت کند) که شنیده بودند سوار ماشین شدند که به تهران بیایند. وقتی آمدند تهران، به منزل رفتند، گفتند بردند بهشت‌زهرا. با عجله به بهشت‌زهرا آمدند، در وقتی که اینها نمی‌دانستند چه کسی را برای انجام مراسم بفرستند، حاج‌آقای سلطانپور رسیده بودند. از حاج‌آقای

سلطانپور که دایی‌شان می‌شوند، خواهش کردند. ایشان مثل اینکه از مشهد برای این کار آمده باشند. برای اینکه سر وقت رسیدند. این هم وقتی خدا بخواهد که در نظر مردم هم نشان بدهد که من به این شخص علاقه مندم.

مرحوم آقای وفاعلی هم خیلی به هر دوی ما، به ایشان محبت داشتند. یک روز خانم آمدند، گفتند خدمت آقای وفاعلی می‌روم. رفته بودند، وقتی از آنجا برگشتند، گفتند که امروز چه بجا رفتم، گفتم چطور؟ گفتند از راه رفتم، آقای وفاعلی فرمودند: خوب شد آمدی، خانم مرحوم شدند (خانم خودشان) کسی نیست که آداب مراسم را یاد بدهد.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

خداوند که ما را آفریده، خودش بهتر از ما به تمام آثار این آفرینش، آثار زندگی وارد است. در خیلی اوقات خداوند برای وظایفی که برای ما معین کرده، توجه دارد که موانع آن چیست؟ آنها را برطرف می‌کند. تا جوان هستیم، یا اوّل تشرّف، یک دستوراتی برای ما معین کرده. این دستورات برای این است که تربیت بشویم، آماده بشویم برای آینده‌مان یعنی برای زمان پیری‌مان که خیلی عصبانی نباشیم. آخر اشخاص پیر، پیرمردها به‌خصوص، چون گوش‌شان سنگین می‌شود، چشم‌شان ضعیف می‌شود، یک خرده عصبانی می‌شوند. اولاً به ما یاد داده که از عصبانیت کسی، شما عصبانی نشوید، آرام باشید، عصبانیت او را به این طریق جبران کنید، یعنی در واقع همدیگر را تربیت کنید. بعد خودش هزاران کشش در این کارخانه آفریده است. مهمترین چیزی که در این کارخانه آفریده، آن عقل شرعی است، عقلی است که خودش می‌داند. بعد همه‌ی این‌های دیگر را گفته است که مطیع او باشید. آن خلیفه‌ای که فرموده است، این عقل شرعی است، البته نه عقلی که معاویه داشت، بلکه عقلی که علی داشت. در این زمینه باید دستورات این عقل که به انسان می‌دهد، خیلی از امیال ما، از کشش‌های این کارخانه مخالف است، مقاومت می‌کند، خود خداوند هم

می‌داند. این است که برای اینکه باز ما خیلی ناراحت نشویم، عفو و توبه آفرید. گفته همه‌ی خطاهایی که می‌کنید، که من می‌دانم چه خطاهایی می‌کنید، خودم خبر دارم از اینکه این موجودی که آفریدم، به چه سمتی دارد می‌رود. وقتی توبه کردید، از من تقاضای عفو کردید، همه را می‌بخشم. سخاوت که از صفات خداوند است که انسان‌ها هم خوب است همینطور باشند. سخاوت همین است که از حقّی که دارد به نفع کس دیگری که نیاز به آن حق دارد، گذشت کند. خداوند هم در همه چیز سخی است. تمام این گناهایی که ما می‌کنیم، هر چه امر او را رد می‌کنیم، توجّه نداریم، یا توجّه داریم او که ما را آفریده، پس حق دارد از ما اطاعت بخواهد. وقتی نمی‌کنیم، یک خطایی کردیم، یک بدهکاری به او داریم، همه‌ی اینها را می‌بخشد. آنوقت به بشر یاد هم داده، گفته است که تخلّق به اخلاق الله داشته باشید، اخلاق الهی را ببینید، از آن عبرت بگیرید و در بعضی موارد تقلید کنید. یکی از اخلاق الهی همین گذشت است و اینکه از نفع خودش به نفع دیگری بگذرد. این روحیه را در همه جای زندگی باید داشته باشیم. نه اینکه مثلاً در زندگی معمولی داشته باشیم، سر سفره‌ی ناهار نداشته باشیم. خداوند وقتی می‌گوید من هیچ چیزی را فراموش نمی‌کنم، همین‌ها را هم می‌نویسد. حتی این چیزهای کوچک که شما اهمّیت نمی‌دهید، وقتی مثلاً می‌بینید در سفره‌ی شما فقط یک غذا هست، یک فلان چیزی

هست، دوست هم دارید، نمی‌خورید که رفیق شما بخورد یا همسر شما بخورد یا بچه‌ی شما بخورد، اینها از اخلاق‌الله هست. البته در مورد بشر، آن شعر ناصر خسرو هم هست:

شک نیست که هر که چیزکی دارد

آن را بدهد طریق احسان است

این کار خوبی است،

اما چه کسی بود که نستاند؟

احسان آن است، وین نه آسان است

یعنی حق دیگری را ولو خودش هم توجه نداشته باشد، شما نستانید، نگیرید. یکی از اینها در مجالس عمومی است که همه با هم هستند. هر بشری را خدا وقتی می‌گوید که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* در زمین خلیفه می‌آفرینم و بعد بشر را می‌آفریند شما که نمی‌دانید، خداوند انگشت گذاشته روی این شخص یا آن شخص یا آن شخص. پس همه را از یک جهت خلیفه‌ی الهی بدانید، یعنی نماینده‌ی الهی و قدرت الهی. بنابراین به هر بشری احترام داشته باشید و در مقابلش گذشت بکنید. یکی از آثار صحیحی که در بشر گفتند، فرض کنید سلام‌وعلیک است. البته نه سلام‌وعلیک امروز سیاستمداران، این که ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم، برای اینکه سلام‌وعلیک سیاستمداران

روی دروغ و ریا است. امروز فلان شخص، برادر عزیز می‌شود، بغلش می‌کنیم. فردا می‌گوییم دشمن است، هیچ ملاکی ندارد.

بنابراین باید نسبت به همه مهربانی، محبت و احترام داشته باشید. حقوق بشر که حالا ایجاد کردند یک چیزی است که یک خرده البته تصنع دارد، می‌خواهد بگوید که تو اگر هم در دلت به فلان شخص احترام نمی‌گذاری و محبت نداری، ظاهرش را در جامعه رعایت کن ولی ما می‌گوییم باید روحیه و فکر شما اینطور باشد که همه‌ی انسان‌ها در نزد خداوند محترم هستند. ما حقوق بشر را حقوق الهی می‌دانیم. یک بشری را که خداوند آفریده، خودش هم همیشه مراقبش است. یا در مجالس، خیلی‌ها را دیدم، این هم در مجالس آقایان بیشتر دیده می‌شود، حتماً می‌آیند جلو بنشینند و گوش بدهند، با یک فشردگی. این آنقدر ارزش ندارد که یکی برای خاطر دیگری جا باز کند. اینقدر این مهم است که حتی آیه‌ی قرآن در مورد آن نازل شده است. می‌گوید: ای مؤمنین! وقتی نشسته‌اید، فشرده‌اید به شما اشاره کردند بلند شوید، جا باز کنید، نگویند چرا قرآن به چنین چیزهای جزئی رسیدگی کرده؟ نه! اینها جزئی نیست، اینها نمونه برای تربیت است. در همین مجالس خود ما، به‌خصوص مجالس مردانه، چون خانم‌ها دقیق‌تر گوش می‌دهند، من اینجا می‌گویم و الاً باید آنجا می‌گفتم، دقیقاً گوش بدهید و خودتان هم مبلغ این فکر باشید. یک‌طوری بنشینید که

هم خودتان راحت باشید، هم پهلویی شما. اگر هم یک طوری است که خودتان راحت نیستید، پهلویی تان و همراهان تان، از شما نباید ناراحت بشوند. یکی از ناراحتی‌ها این است و امثال آداب مجالس که گفتند برای همین است بشرها همه فکر دارند. منتها بشرها فکر دارند که می‌گویند: من دلم می‌خواهد که فرض کنید فیلم سینمایی را ببینم، حالا این یکی پهلویی من می‌خواهد ببیند می‌خواهد ببیند، به من چه؟ نه! راحت و آسایش دیگران را بر راحت و آسایش خودتان ترجیح بدهید، هر دیگرانی هم البته نه، یک دیگرانی هستند که اینقدر از او ناراحت هستید که می‌خواهید او را خفه کنید، آنها نه! اولاً آنهايي را که قابل حل است، حل کنید و دشمنی‌ها و عناده‌ها را دور بریزید و بعد نسبت به دوستان خداوند و همراهان سیر الی‌الله خیلی مهربان باشید، ان‌شاءالله.

\*\*\*

وقتی شما این حرفها را می‌زنید و تا این اندازه ما را راهنمایی می‌کنید، من که دلم می‌خواهد بمیرم.

این حرفها برای این نیست که بمیرید، اینها برای این است که زنده بشوید و در این آیه‌ی قرآن، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ<sup>۱</sup>، وقتی که کاری دارد و خداوند شما را صدا می‌زند،

برای این است که شما را زنده کند، آن حرف را گوش بدهید. این هم بدانید که این چیزهای خیلی ساده‌ای که باید شما به بچه‌هایتان یاد بدهید و قطعاً یاد داده‌اید، من دارم به شماها یاد می‌دهم یا یادآوری می‌کنم، اینها کوچک نیست. در نظر خداوند یک جواب سلامی را که از روی محبت دادید حساب می‌کند، یک اخم بیجایی که کردید حساب می‌کند. حالا اخم من را اخم نگیرید، یک اخم بیجایی که می‌کنید به حساب می‌گذارد. همه‌ی زندگی‌تان، زندگی‌مان را به حساب می‌گذارد. این است اینهایی که می‌گوییم، درست است ظاهراً کوچک است ولی کوچک نیست. همین‌ها را رعایت کنید، عادت روانی می‌شود که همیشه انجام بدهید.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)



مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۵۰۰ تومان	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۹۰
مجموعه هفده: ۱۰۰۰ تومان (شماره ۱۰ گروه)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	۹۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	۹۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	۹۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	۹۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	۹۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	۹۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	۹۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	۹۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	۹۹
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)
۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۱۰۰
مجموعه هجده: ۱۰۰۰ تومان (شماره ۱۰ گروه)	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۱۱۰

	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتماد)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادویکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادودوم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوسوم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوچهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوپنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	۱۲۰
	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	۱۲۲
	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتماد)	۱۲۹
	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)	۱۳۳

مجموعه نوزده:

۱۰۰۰ تومان

(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست:

۵۰۰ تومان

(شامل ۵ جزوه)

۲۰۰ تومان

۵۰ تومان

۵۰ تومان

۵۰ تومان

۶۲ / فهرست جزوات قبل

۵۰ تومان

۱۳۴ گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم و چهارم)

۵۰ تومان

۱۳۵ گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم و پنجم)